بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 25 آبان 1393.

سوال:...

پاسخ: در واقع می خواهد بگوید که کودک در صورتی ارث می برد که حیا به دنیا بیاید. کودک تنها در صورتی که حیا به دنیا بیاید ارث می برد و جنین هم تا وقتی که به دنیا نیامده است ارث نمی برد. یعنی اینکه باید حیات داشته باشد شخص تا بخواهد ارث ببرد. نه اینکه

سوال: لفظ طفل و ولید اطلاق می شود بر اینکه میت....

پاسخ: از استفصال این مطلب استفاده می شود دیگر. مجازا ولید و طفل را به یک معنای عام تری به کار برده اند... میت آن هم به که به هر حال به این معنا می گیرد. به آن قطعه اش بحثی نیست. آن ذیلش را می گیرد و الا صدر هر جوری معنا کنیم همین را می گیرد.

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه..........

در جلسه قبل صحبت این بود که آیا ملازمه ای بین وارثیت و حاجبیت وجود دارد یا خیر. خب ما سابق به بیانی می گفتیم که وقتی قاتل وارث نیست، حاجب هم نیست. حالا در ما نحن فیه کأنه یک ملازمه ای بین وارث بودن و حاجب بودن قائل شده بودیم. حالا چطور در اینجا می خواهیم انکار کنیم که بین وارثیت و حاجبیت ملازمه ای نیست. یکی از دوستان دیروز اشاره کرد که در واقع اینجوری ما تعبیر کنیم و بگوییم که اگر شخصی وارث باشد، لازم نیست حاجب باشد. ولی اگر کسی وارث نباشد حاجب هم نمی تواند باشد. ملازمه در نقل وجود دارد، نفی الوارثیه نفی الحاجبیه را نتیجه می دهد ولی اثبات الوارثیه اثبات الحاجبیه را نتیجه نمی دهد. این مطلبی که گفتم تا حدودی درست است و همین جور است ولی نیاز به توضیحی دارد و یک قیدی هم دارد که بعد در موردش عرض می کنم. آن این است که اصلا ما چرا تقریب ما برای اینکه می گفتیم یک نوع ملازمه ای وجود دارد بین وارث نبودن و حاجب نبودن. آن تقریب نکته اش چه بود؟ ما می گفتیم که حاجبیت اخوه در واقع به این مناط هست که اخوه حاجب می شوند و سهم پدر زیاد می شود و پدر به نتیجه به خود اخوه برسد. ولی در واقع حاجبیت بهره وری غیر مستقیم اخوه از ماترک هست. در جایی که شارع عده ای را می گوید که اینها وارث نیستند. متفهم عرفی از وارث نبودن اینها این هست که کأنه اینها صلاحیت بهره وری از مال میت را ندارند. این بهره وری چه بهره وری مستقیم باشد که ارث بهره وری مستقیم هست و چه بهره وری غیر مستقیم را عرفا حکمش استفاده می شود مگر اینکه شارع بین بهره وری مستقیم و غیر مستقیم تفکیک قائل شده باشد با تقریبی که قبلا عرض کردیم که مقتضای اطلاق مقامی این هست که بهره وری مستقیم و غیر مستقیم هر دو یکسان باشد. این نکته، حالا به تقریبی یک مقداری دقیق تر عرض کنم آن این است که علتی که مثلا کافر و مملوک یا قاتل ارث نمی برند، کأنه علت این هست که جزء العله ارث یعنی جزء السبب برای ارث اسلام هست. یا دخیل در مقتضی ارث بردن اسلام، یا حریت یا عدم قتل یا از باب تزاحم یعنی مقتضی وجود دارد اینها مانع می شوند برای اینکه آن مقتضی تأثیر نکند. هر کدام از اینها باشند به تناسبات حکم موضوع و درک عرف اینها مقتضی برای اصل بهره وری هستند. نه مقتضی برای بهره وری مستقیم که ارث باشد. کأنه یک نوع ملازمه ای بین، در اینجور احکام خاصه ای که وجود دارد به تناسبات حکم موضوع که کأنه اینها کسانی نیستند که شایستگی این را داشته باشند که از مال میت چیزی به جیبشان وارد بشود و سود ببرند. حالا چه سود مستقیم و چه سود غیر مستقیم. امااگر شارع در یک موردی که اصلا مقتضی ذاتی ندارد. شارع آمد گفت که یک کسی این ارث هم می برد. ارث را به قرینه موردی ثابت کرد. آیا از اینکه ارث را، ارثی که مقتضی ذاتی نیست شارع به خاطر مصالحی که وجود داشت گفت این شخص ارث می برد. آیا ارث بردن لازمه اش این است که با واسطه هم سود حتما باید نصیبش شود هیچ ملازمه ای وجود ندارد. به تعبیر دیگر شارع به خاطر مصلحتی که دیده است، صرف الوجود بهره وری را در حق این آقا با بهره وری ارثی و بهره وری مستقیم اثبات کرده است. اسم دیگر بهره وری که بهره وری غیر مستقیم باشد که در اثر حاجبیت حاصل می شود آن بین این دو تا همچین ملازمه ای وجود ندارد که حالا غیر مستقیم هم باید بهره وری باشد. بله، گاهی اوقات اینکه می گویم قیدی اینجا هست این است. گاهی اوقات شارع عرف را در اینجا ها تخطئه می کند. فرض کنید اگر ما گفتیم که در آن نظام جاهلی که وجود داشته است فرزند دختر را فرزند نمی دانستند. شارع آمد و گفت که اینها فرزند هستند. پس بنابراین وارث هستند. اینجا در واقع می خواهد بگوید که شما اشتباه می کنید که این را مقتضی ارث در آن قائل نیستید. بله مقتضی ارث دارد این داخل در همان موضوعی است که به نظر شارع هم باید ارث به او داده شود. اینجاها اگر گفتش که این فرزند هست همچنان که احکام ارثی که مربوط به فرزند هست بار می شود، احکام غیر ارث را هم، فرض کنید اگر عرف گفتیم که مراد از اخوه، اخوه ابوینی را قائل است. شارع آمد و گفت که اخوه أبی هم اخوه است. خب اخوه أبی وقتی اخوه بود آن موضوع حاجبیت که اخوه است، با این تخطئه عرف نسبت به آن نظر عرف اینجا ثابت می شود. ولی بحث این هست که شارع وقتی گفته است که حمل اگر بعد از موت میت به دنیا آمد، این وارث هست، نمی خواهد بگوید که شما به دنیا آمدن حمل برای بعد را نازل منزله به دنیا آمدن در حین میت قرار داده باشد. اینجور نیست که شارع گفته است که الحی بعد مدت حی عند موت المورث، که شما بگویید که موضوع ادله این هست که فرزندی که آنجا میت باشد حکم دارد. یک نوع تنزیل نیست. یک حکم تعبدی خاص هست گفته است که شخصی که بعدا هم به دنیا بیاید این ارث می برد. حالا ارث می برد ملازمه ای با این نداریم که حتما غیر مستقیم هم، مستقیم فایده ای را برایش بار کرده است. اما حالا غیر مستقیم هم فاعلی را برایش بار کند همچین ملازمه ای اینجا وجود ندارد. خب این محصل عرایض ما. پس نتیجه بحث این هست که ما کلام مشهور را که یا اجماع را که لم یعرف له مخالفٌ در اینکه حمل صلاحیت حاجبیت ندارد نه حال کونه حملا و نه بعد الولاده این مطلب تام هست و این، هر چند آن روایت را دلالتش را بر تمام این مدعا می گوییم اثبات نمی کند و روایت فقط ناظر به حال کونه حملا هست و طبق قاعده بعد از اینکه به دنیا هم بیاید ارث نمی برد. خب این در مورد حجب اخوه بود.

اما در مورد حجب الاولاد، آیا حمل صلاحیت حاجبیت دارد؟ یعنی اگر آن فرزندی که وجود این فرزند باعث می شود که سهم مادر از یک سوم به یک ششم تبدیل شود، آن حمل بود. آیا این کافی هست یا باید حمل به دنیا آمده باشد. به نظر می رسد، ببینید بعضی از ادله، ظاهر کلمات آقایان این هست که اینجا بعد از اینکه، اگر این حمل جنبه وارثیت به خودش بگیرد حاجبیت هم پیدا می کند. خب ابتدائا ممکن است شما، این انقلت را مطرح کنید و آن این است که اگر در خاطرتان باشد در بعضی از کلمات آقایان گفته شده بود که دو گروه استدلال ما داشتیم. یک گروه استدلال گفته بودند که اخوه حمل را شامل نمی شود. اگر اخوه حمل را شامل نمی شود چطور شد که اینجا ولد حمل را شامل می شود ولو ولدی که بعدا به دنیا بیاید. اگر اخوه، اختصاص دارد به اخوه ای که عند موت المورث حی باشد ولد هم باید مراد ولد حی عند موت مورث باشد.

اما از آن طرف حالا عرض کنم. یکی اینکه بعضی ها می گفتند که اخوه، حالت کونه حملا را شامل نمی شود. بنابراین حاجب نیست مطلقا. بعضی ها از آن طرف مرحوم فاضل مقداد استدلالی که می کرد می گفت اطلاق اخوه حمل را هم شامل می شود. خب اگر چنین باشد اطلاق اولاد هم باید حمل را شامل شود. یعنی هم استدلال نافین و هم استدلال مثبتین، هر دو حمل را یک عده می گفتند که مطلقا اصلا حمل را نمی گیرد و یک عده می گفتند که مطلقا حمل را می گیرد. اما اینکه تفصل قائل شویم و بگوییم حمل مادام کونه حملا، داخل در موضوع نیست. ولی اگر بعدا زنده به دنیا آمد جنبه حاجبیت پیدا می کند بر خلاف استدلال هر دو گروه است. یا باید مطلقا بگوییم که حمل حاجب است یا بگویید که اصلا حاجب نیست. آن که از کلمات آقایان استفاده می شود که تابع وارثیت حمل است. اگر حمل وارث باشد که شرط وارثیتش این است که انفصاله حیا صورت گیرد این بر خلاف استدلال هر دو گروه است. به نظر میرسد که این اشکال، اشکال واردی نیست. چون در واقع ما ممکن است اینجور بگوییم که از ادله یعنی عرف از اینکه گفته است ان لم یکن له ولدٌ، این استفاده می کند چون ولد و ام و أب در یک طبقه هستند، اینکه گفته است ولد سهم مادر را کم می کند برای اینکه به خودش برسد. ولد بما انه وارثٌ حاجب مادر هست. اخوه این فرق دارد با اخوه. اخوه خودش نمی خواست ارث ببرد. حاجب مادر بود برای اینکه ارث پدر زیاد شود. حالا ما با بیاناتی می خواستیم بگوییم که حجب هم یک نوع ارث غیر مستقیم هست و اینها. بیاناتی بود که قبول کنیم یا نکنیم یک بیان دیگر است. ولی اینجا حجب اخوه با حجب ولد فرق دارد. حجب ولد، ولد از آن جهت که چون می خواهد وارث شود سهم مادر را کم می کند تا به او ارث برسد. بنابراین در هر دو گروه استدلال را ما در اخوه هر چه بگوییم اینجا این تفسیر را می توانیم قائل شویم. اگر گفتیم که اخوه ذاتا حمل را شامل می شود، اینجا ما می گوییم که حمل ذاتا مفهوم ولد در آن صدق می کند ولی از این جهت موضوع قرار گرفته است که وارث است. یعنی الولد بما هو وارثٌ حاجب هست. و خب چون از ادله دیگر ما اثبات کردیم که ولد اینجا وارث نیست حاجبیتش هم نفی می شود. از آن طرف، ولد بما هو وارثٌ، حاجب هست. دلیلی که گفته است که حملی که بعدا حی به دنیا آمد وارث می شود، این دلیل حاجبیت را هم ثابت می کند. به تعبیر دیگر، اینجوری تعبیر کنم، عرف از ولد حاجبیت ولد را معلل به وارثیت می داند. و این وارثیت هم مخصص است و هم معمم است. کأنه دلیل اینجوری گفته است که الولد حاجبٌ لکونه وارثا. بنابراین اگر ولدی وارث نبود، اینجا حجب هم در کار نیست. ولدی که حمل است، این فرض این است که بنا بر آن فرضی که ما بگوییم که ولد ذاتا حمل را هم شامل می شود طبق مبنایی که اخوه حمل را هم شامل می شود. اینجا می گوید که ولد حمل را هم شامل می شود. درست است ولی چون تعلیل به حاجبیتش هست تخصیص پیدا می کند. کأنه الولد الحاجب می شود. الولد الوارث می شود. آن دلیل خارجی ای که وارث بودن حمل را حال کونه حمل نفی می کند، این باعث می شود که حاجبیتش هم از بین برود. از آن طرف اگر ما قائل به این شدیم که ولد در صورت حمل صدق می کند، زنده می کند. اینجا ولد چون وارث است بما انه وارثٌ حاجب است. آن دلیلی که می گوید این ولد خاص، این حالا ولد تعبیر نکنیم، این حمل هم شارع او را و ارث قرار داده است. آن حمل هم وارث قرار داده است آن را هم حاجبیت برایش اثبات می شود. شاهد این معنا این هست که از قدیم همین مطلب هم همین جور بوده است. شما نگاه کنید در کت ب عامه و در کتب خاصه وقتی بحث حمل را که مطرح می کنند می گویند حمل، گاهی اوقات سبب می شود که سایر ورثه کلا ارث نبرند و گاهی اوقات باعث می شود که ورثه دیگر سهمشان کمتر شود. این هر دو صورت را مفروغ عنه دانسته اند که حمل اگر بعدا به دنیا بیاید، حجب می کند. و قبلا هم حجب نمی کند. حالا حکم ظاهری ای که حالا نمی دانیم که آیا این حمل زنده می ماند یا خیر مورد بحث است. که آیا به اندازه دو تا ذکر باید کنار گذاشت یا اصلا نباید کنار گذاشت بعدا اگر کشف شد، کشف خلاف می شود. در تمام اقوال این مطلب مفروغ عنه است که اگر بعدا حمل حیا به دنیا آمد حاجب هست. و اگر بعدا حیا به دنیا نیامد و وسط راه سقط شد حاجب هم نیست. در حکم واقعی اش اختلاف نیست. آن اختلافاتی که وجود دارد در حکم ظاهری است. که حالا نمی دانیم مسئله این حملی که الآن وجود دارد بالاخره حیا به دنیا می آید یا خیر. بحث در حکم ظاهری کرده اند که آیا نصیب دو تا ذکر را کنار بگذاریم یا اصلا کنار نگذاریم ظاهر بگیریم چه کنیم و امثال اینها. همه اینها مفروغ عنه این هست که حکم واقعی روی آن ولد واقعی رفته است. یعنی آن که حی واقعی است. علتش هم همین نکته است که این را از ادله ای اثبات ارث برای حمل به شرط کونه حیا به دنیا بیاید کرده است که حالا هر جوری این ادله را معنا کنیم، چه به معنای شرط متأخر معنا کنیم و چه به معنای اینکه بعد از حیاته حیا به دنیا می آید هر جور آن احتمالاتی که در کلام مرحوم کاشف القطاع، شیخ حسن کاشف القطاع وارد شده بود، آن احتمالات هر یک از این معنا را قائل شویم، تمام این معانی در حق وارث، در مسئله حاجبیت هم هست. تمام این احتمالات اقتضا می کند که حمل، حاجب هم باشد در صورتی که وارث است. چون اینجا اصلا مناط حاجبیتش به ادراک عرف، آن مناط وارثیت هست. با اخوه حکمش متفاوت است. چه آنجا قائل شویم و چه آنجا قائل نشویم در حاجبیت اینجا را حکمش با آنجا فرق دارد. این ماحصل مطلب هست که..

سوال: آنها که گفته اند حمل را ولد می دانند آنها این شرط انفصال حیا را دخالت می دهند یا خیر؟

پاسخ: دخالت می دهند بله. نه در ولد بودن دخالت نمی دهند. در ارث آن دخالت می دهند. پس بنابراین چون اینجا ولد بما انه وارثٌ حاجب هست. اگر ولدی ولد باشد ولی وارث نباشد. طبق مبنای کسانی که حمل را هم ولد می دانند. اینجا خب طبیعتا ارث نمی برد. ولی اگر ولدی ولد نباشد ولی شرعا این را وارث قرار داده باشد آن هم ارث می برد. این است که به نظر می رسد که بحث، بحث جدی ندارد. اینجا در کلمات آقایان اصلا بحث را مطرح نکرده اند چون واضح بوده است. بنابراین، این که می خواهم عرض کنم این است که این شرط، شرط خصوص حجب اخوه است. اینکه ما ابتدا مطرح کردیم گفتیم چیزی که می تواند شرط حجب اخوه باشد. بحث انفصاله حیا شرط حجب اخوه است نه شرط مطلق حجب حرمان. در شرط حجب حرمان، شرطش وارثیت است. اگر وارث باشد حاجب هم هست. اما شرط حجب اخوه به اینجا ربطی ندارد. خب این بحث، بحث تمامی است و فقط یک نکته اینجا عرض کنم در آن بحث سابق. چون یک بحث باقی مانده بود که من سریع جمع کردم و نرسیدم طرح کنم این را بگویم. در بحث حجب اخوه، اینکه آیا شرطش این هست که کافر و مملوک و قاتل نباشد، به یک روایتی تمسک شده است برای اینکه باید کافر نباشد. آن روایت، به روایت الکفار بمنزله الموتی تمسک شده است. در وسائل در باب یک بابی دارد باب ان الاخ الکافر لا یحجب الأم، به آن تمسک شده است گفته اند الکفار بمنزله الموتی. بعد ایشان در وسائل آورده است

قَالَ وَ قَالَ ع الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ- وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرِثُونَ.

در هدایه الامه جلد 8 صفحه 315 گفته است که

**روی الکفار بمنزله الموتی**

خب در آن بحث ها همه این بحثها می آید که هم در حجب اخوه و هم در حجب اولاد شرط این است که کافر نباشد چون کفار به منزله موتی هستند و امثال اینها. ولی این یک اشتباهی است. اصل این مطلب این است که فقیه یک عبارتی نقل کرده است که الاسلام یعلو و لا یعلی علیه، در ادامه اش دارد و الکفار بمنزله الموتی لا یحجبون و لا یرثون. این ادامه عبارت فقیه است نه ادامه روایت. الاسلام یعلو و لا یعلی علیه در ادامه اش الکفار بمنزله الموتی اصلا نیست. این به تبع شاید صاحب وسائل بزرگان زیادی این را روایت تصور کرده اند. انوار اللوامع جلد 14 صفحه 483، جامع الشتات 626 و 628. ریاض جلد 14 صفحه 314 و 319. مستند الشیعه جلد 19 صفحه 124. و جواهر، حالا جواهر یک نکته ای دارد که بعدا در موردش صحبت می کنم جلد 39 صفحه 17 و صفحه 86. ایضاح الغوامض صفحه 72 و صفحه 75. قواعد فقهیه مرحوم بجنوردی جلد 1 صفحه 190، 193، 194. در تسهیل الشریعه صفحه 364 ایشان تعبیر کرده است مرسله الصدوق المعتبره. این حالا اعتبارش را هم مثلا به این اعتبار که مرسلات صدوقی که اسناد جزمی دارد و اسناد جزمی معتبر هستند و امثال اینها تعبیر کرده است. القواعد الفقهیه مال آقای فاضل صفحه 237 و 243 اینها آورده اند. ولی همچنان که آقای غفاری، یعنی با نحوه رفتارش در چاپ من لا یحضر الفقیه مطلب را روشن کرده است وحاج آقا در کتاب نکاح جلد 12 صفحه 4361 تصریح کرده اند که این عبارت مرحوم صدوق هست آقای غفاری هم عبارت سر سطر آورده است. از جهت پاراگراف بندی این ها را جدا کرده است و حاج آقا چند بار این مطلب را اشاره کرده اند که این عبارت، عبارت صدوق هست و امثال اینها. خب من دنبال می کردم می دیدم که اینکه کفار به منزله میت هست، در کلمات فقهای دیگری هم غیر از صدوق وارد شده است این تعبیر. در مقنعه شیخ صدوق صفحه 700 اینجا همین تعبیر را دارد.

**و لو ترك أخا مسلما و ابنا كافرا حجب الأخ المسلم الابن عن الميراث و كان أحق به من الابن الكافر و جرى الابن الكافر بكفره مجرى الميت في حياة أبيه أو القاتل الممنوع بجنايته من الميراث**

این تعبیر وجود دارد که، و نشد که یک مقدار تصور کنم علی الظاهر در کلمات فقهای عامه و اینها شبیه این تعبیر باید وجود داشته باشد. حالا ما آن را یک تتبعی این مطلب شاید بشود مفید باشد. یک نکته ای می خواهم بگویم و آ« این است که من یک عبارتی را دیدم خیلی شبیه این عبارت الکفار بمنزله الموتی هست. نمی دانم این ارتباط دارد با این بحث. در نهایه ابن اسیر دارد که

**حديث معاوية «أهل الكُفُورِ هم أهل القبور»‌**

**أى هم بمنزلة الموتى لا يشاهدون الأمصار و الجمع و الجماعات.**

اهل الکفور بمنزله الموتی. بعد اینها در ذیلش در لسان العرب جلد 5 صفحه 150 دارد

**قال الأَزهري: يعني بالكفور القُرَى النائيةَ عن الأَمصار و مُجْتَمَعِ أهل العلم، فالجهل عليهم أَغلب و هم إِلى البِدَع و الأَهواء المُضِلَّة أَسرعُ؛**

احتمال می دهم که اهل الکفور بمنزله الموتی این را بوده است اهل الکفور را خیال کرده اند که کافرها. این اصلش از اینجاها گرفته شده باشد. مراد از کفور یعنی الآن در چیزها هست در قریه ها در سوریه و لبنان و اینها کپر فلان کپر، کپر به معنای قریه و روستا هست. اهل الکفور یعنی اهل القبور. همان کپر فارسی هست که کپر یعنی از یک ریشه هستند. اهل الکفور می خواهد بگوید که اینها به منزله مرده هستند. ارزش اجتماعی ندارند. به اصطلاح نماز جماعت اگر آن هفت نفری که باید در نماز جماعت شرکت کنند کأنه اگر اینها باشند کافی نیستند. با اینها جماعت برگزار نمی شود. واجب نیست که اینها کأنه شرکت کنند. به منزله اهل القبور هستند. آن تعبیر هم تعبیر معاویه است اصلش. اهل الکفور بمنزله اهل القبور. نمی دانم الکفار بمنزله الموتی با این کفور و کفار و امثال اینها این چیز شده از این جاها گرفته شده است یا نشده است نمی دانم. علی ای تقدیر کسی ببیند خیلی واضح است که این روایت نیست و تعبیری هست که در کلمات صدوق هست. احتمالا از کلماتی بوده است که شاید حالا ریشه روایی هم دارد یا ندارد، من نمی دانم. اصلش حالا از آن تعبیر معاویه بوده است یا از جای دیگر این مطلب ناشی شده است. به هر حال این روایت نیست و آن بحث هایی که نمی دانم با ارسال صدوق را مرسلات جمعی صدوق یا مطلق مرسلات صدوق حجت باشد یا نباشد آن بحث ها هیچ. یک نکته کلی عرض کنم و آن این است که به وسائل اکتفا نشده در نقلیات. یک توصیه ای مرحوم صاحب کاشف اللسان مرحوم فاضل اصفهانی دارد در آخر کشف اللسان. ایشان تأکید همین می کند می گوید که شما به نقل های با واسطه اعتماد نکنید چون مستقیم.. ایشان در مورد اقوال فقها می گوید. خیلی وقت ها ادعای اجماع شده و فتاوایی از علما نقل شده است وقتی به بحثش آدم مراجعه می کند می بیند که بحثش یک جور دیگر است. و به نقل ها اعتماد نکنید حالا من تأکیدم روی روایات است. ایشان در مورد فتاوی می گوید. در روایات هم به نقل های با واسطه اکتفا نشود. حتما مراجعه شود به اصل روایت و این مراجعه به اصل خیلی فواید دارد. گاهی روایات درست فهمیده نشده است، چیزی که روایت نبوده است روایت در نظر گرفته شده است. یکی از آن نکات همین بحث اصطلاحا به آن می گویند حدیث مدرج. عبارت صاحب کتاب درج شده به حدیث. این در تهذیب شیخ طوسی خیلی هست. شیخ طوسی گاهی اوقات خودش یک عبارت فتوایی دارد. این عبارت های فتوایی به روایت قبلی چسبیده شده است. این ها غفلت ها شده است حتما باید مراجعه به اصل کتب حدیثی مادر شود. ما حالا به اصطلاح اگر قبل از کتب اربعه کتب اولیه در اختیار ما بود خیلی وقت ها به آنها... ولی حالا تا حد امکان به قدیمی ترین کتاب حدیثی که منبع این احادیث هست باید مراجعه شود تا از این اشتباهات در امان باشیم. خب بحثی دیگر اینجا ما نداریم. انشاءالله فردا سایر شرایط حجب که تعدد و اینها هست را انشاءالله صحبت می کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد